
 جتنواره علامه حلی	<b>معناشناسی حدوث و ثبوت در نحو و بلاغت و مطابقت آن با قرآن</b>		
	برگزیده رتبه ۳ یازدهمین جشنواره علامه حلی (۵) - ۱۳۹۸	سید علی طباطبایی دستجردی	
کد اثر: ۱۱۱۰۲۳۸	تحقیق پایانی سطح ۲	پایه ۴ مدرسه علمیه رشد قم	

استاد راهنما:

**حجت الاسلام و المسلمین سرافراز دام عزه**

اساتید مشاور:

**حجت الاسلام و المسلمین خدای دام عزه**

**حجت الاسلام و المسلمین موسوی دام عزه**

سال تحصیلی:

**۱۳۹۶-۹۷**

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

## تقدیم

این اثر ناچیز و ناقابل را به مادرم و مادر تمام سادات جهان، بی بی دو عالم، مظلومه مغصوبه، محدثه مجروح، حضرت فاطمه زهرا<sup>سلام الله علیها</sup> تقدیم می کنم. باشد که ان شاء الله ایشان منت گذارند و این تحفه ناچیز را قبول بفرمایند.

## تشکر

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه امیر المومنین علیه السلام و الائمه المعصومین علیهم السلام

«من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق»

در ابتدا لازم است از تمام کسانی که بنده را در نوشتار این متن کمک نمودند تشکر ویژه ای داشته باشم. از جمله:

۱. پدر و مادر عزیزم که همیشه پشتیبانی گرم برای فعالیت های علمی ام بودند و دائما در امر تحصیل علم به یاری ام می شتافتند.

۲. استاد راهنمای خود حجت الاسلام سرافراز<sup>دام عزه</sup> که سختی های مسیر تحقیق را برایم آسان و طعم شیرین کار بر روی مباحث بلاغی را به من چشانند.

۳. اساتید مشاور خود، حجج اسلام خدامی و موسوی<sup>دام عزهما</sup> که هم چون پدری مهربان بنده را در این پژوهش یاری نموده و با کمک های شایانشان به این نوشته ارزش علمی بخشیدند.

۴. دوستان عزیزم که تعدادشان بی شمار است و این متن گنجایش تشکر از آن ها را ندارد.

## چکیده

در رابطه با معنای حدوث و ثبوت در اسم فاعل و صفت مشبیه سه نظر مطرح است. یکی مشهور و دیگری نظر مرحوم رضی و در آخر نظر آقای کشمیری که در راستای نظر مرحوم رضی است. در نهایت راهکار مرحوم رضی به عنوان بهترین راهکار در راستای معناشناسی حدوث و ثبوت مشخص شد. در رابطه با معنای حدوث و ثبوت در جمله فعلیه و اسمیه که در بلاغت مطرح می شود نیز سه نظر مطرح است. نظر اول مربوط است به مشهور و دیگری نظر سامرایی است و در آخر نظر صاحب کتاب نهاییه الايجاز است. در نهایت به نظر می رسد بهترین نظر مربوط به سامرایی باشد.

در بخش دوم به این رسیدیم که در فعل کمترین شدت اسناد به ذات دیده می شود (حدوث) و در اسم فاعل این اسناد شدت بیشتری می گیرد و به یک نحوه ثبوتی می رسد. در صفت مشبیه به اوج خود می رسد و بیشترین ثبوت را دارد. ثبوت در جمله اسمیه هم وابسته است به اینکه از اسم فاعل آمده باشد یا سایر اسماء. بنابراین در ترتیب حدوث و ثبوت می بایست ابتدا جمله فعلیه باشد. بعد جمله اسمیه که تناسبش به ترتیب اسم فاعل و بعد صفت مشبیه قرار می گیرد.

در بخش آخر هم این قواعد را در نمونه های قرآنی اجرا کرده و نتایج ارزشمندی را به دست آوردیم. نحات بعضاً به جهت همین تفاوت های ریز در استمرار و ثبوت در جمل اسمیه و فعلیه دچار اشتباهات بسیاری شده بودند که تأثیرات بسیاری بر نتیجه داشت. در این مواضع هم نظر ایشان را مطرح ساخته و آن ها را اصلاح کردیم.

**کلید واژه:** اسم فاعل، صفت مشبیه، جمله فعلیه، جمله اسمیه، ثبوت، حدوث

## فهرست

۷	مقدمه
۸	بخش اول:
۸	فصل اول: کلیات
۸	پیشینه :
۸	ضرورت:
۹	هدف:
۹	سوال اصلی تحقیق:
۹	سوالات فرعی تحقیق:
۹	روش تحقیق:
۱۰	فصل دوم: مفاهیم
۱۰	معنا:
۱۰	حدوث
۱۲	ثبوت
۱۲	نحو
۱۳	بلاغت
۱۵	بخش دوم:
۱۵	فصل اول: معنا شناسی حدوث و ثبوت در نحو
۱۵	گفتار اول: معنا شناسی صفت مشبیه
۲۱	گفتار دوم: معنا شناسی اسم فاعل
۲۴	فصل دوم: معنا شناسی حدوث و ثبوت در بلاغت

گفتار اول: معنا شناسی جمله فعلیه	۲۴
گفتار دوم: معنا شناسی جمله اسمیه	۲۸
فصل سوم: ارتباط بین جمله اسمیه و فعلیه و صفت مشبیه و اسم فاعل در حدوث و ثبوت	۳۰
گفتار اول: مقدمات	۳۰
گفتار دوم: آراء ادباء	۳۱
فصل چهارم: تطبیقات با قرآن	۳۳
گفتار اول: شواهد اسم فاعل و صفت مشبیه	۳۳
گفتار دوم: شواهد جمله اسمیه و فعلیه	۳۴
نتیجه گیری	۴۱
منابع و مأخذ	۴۲

## مقدمه

اصلی ترین هدفی که می توان برای یک مسلمان ترسیم کرد، رسیدن به سعادت اخروی است. این سعادت بنابر روایات جز از طریق تمسک به ثقلین حاصل نمی شود و آن چیزی که از این دو ثقل در حال حاضر در دسترس ماست، معارف مکتوبی است که نیازمند تفسیر و تأویل است. یکی از ابتدایی ترین ابزار های لازم برای تفسیر و تأویل کردن مفاهیم ارزشمند آیات و روایات، فهم ادبیات عرب است. ابزاری که نبود آن انسان را در مراحل اولیه دچار مشکل می کند. در بین علوم منشعب از ادبیات عرب، علم نحو و بلاغت از ارکان اصلی آن است و بخش قابل توجهی از فهم کلام عرب معطوف به این بخش است.

کلام عرب دارای پیچیدگی های بسیاری در معنا است. از طرفی، ما برای استخراج معارف اسلام می بایستی کلام بزرگوارانی را بررسی کنیم که هر کدام از بلغاء و فصحاء عرب هستند و نسبت به این امر بی توجه نیستند. پس اندک تغییری در لفظ، معنا را به کلی عوض و فهم ما را تغییر می دهد. بنابراین لازم است در سیر یادگیری ادبیات عرب به معنا توجه ویژه ای شود.

یکی از مواضع پرکاربرد در ادبیات عرب، «جمل اسمیه و فعلیه و اسم فاعل و صفت مشبیه» است. در بین کتب نحوی و بلاغی نیز خیلی کم دیده می شود که نسبت به تفاوت های ریز معنایی این چهار نوع در حدوث و ثبوت کاری شده باشد. از این جهت ما بر آن آمدم تا در این زمینه تحقیقی داشته باشیم. بلکه گره ای از گره های معنایی در فهم آیات و روایات باز شود و پنجره های جدیدی را به سوی معارف ناب اهل بیت علیهم السلام باز کند. ان شاء الله همیشه در این راه ثابت قدم باشیم و جز برای رضایت او گام برنداریم. والحمد لله رب العالمین.

سیدعلی طباطبایی. ۵ ربیع الثانی ۱۴۳۷ هجری قمری

## بخش اول:

### فصل اول: کلیات

#### پیشینه:

بررسی برخی از کتب مشهور نحوی و بلاغی نشان می دهد که غالب نحویون و بلاغیون تمام تمرکز خود را بر روی بررسی تفاوت های اسم فاعل و صفت مشببه داشته اند که البته در همین زمینه هم بعضا ناقص عمل شده است. لکن نسبت به مقایسه این دو با جمل اسمیه و فعلیه و معناشناسی آنها دغدغه خاصی نداشته اند. از کتبی که به معناشناسی اسم فاعل و صفت مشببه پرداخته بودند می توان به «النحو الوافی»، «حججه التفاسیر و بلاغه الاکسیر»، «التصریح»، «شرح شافیه ابن الحاجب»، ... اشاره کرد. در رابطه با معنای جمل فعلیه و اسمیه و مقایسه مدلولی آن با اسم فاعل و صفت مشببه تنها کتاب «معانی الابنیه» سامرای به آن اشاره کرده بود.

#### ضرورت:

از آن جایی که کلام عرب از پیچیدگی ها و اغلاق های بالایی برخوردار است و اندک تفاوتی معانی را به کلی عوض می کند، باید در روند تحصیل ادبیات نسبت به معنا به خصوص عنایت داشت. یکی از مواضع اصلی و پرکاربرد در لسان عرب حدوث و ثبوت در اسماء و افعال است که در بین کتب نحوی نسبت به معنا شناسی اش و بررسی تطبیقی اش با قرآن کم کاری شده است که ما ان شاء الله قصد داریم در این تحقیق به این دو حیث پردازیم.



## هدف:

از ویژگی های یک فصیح بیان کلام به تناسب مقتضای حال است. اندک تفاوتی در حال، متکلم فصیح را وادار به تغییر در گفتار خویش می کند. بنابراین لازم است تا ریزترین تفاوت های معنوی بین افعال و اسماء بررسی شود تا مراد متکلم فصیح به درستی فهمیده شود. هدف از نگارش این تحقیق فهم این تفاوت های ریز معنایی است تا در نهایت به برداشت دقیق تری از کلام معصومین علیهم السلام منجر شود.

## سوال اصلی تحقیق:

معنا شناسی حدوث و ثبوت در نحو و بلاغت و مطابقت آن با قرآن چگونه است؟

## سوالات فرعی تحقیق:

۱. حدوث و ثبوت در نحو (در صفت مشبیه و اسم فاعل) به چه معنا می باشند؟
۲. حدوث و ثبوت در بلاغت به چه معنا می باشند؟
۳. تفاوت حدوث و ثبوت در نحو و بلاغت چیست؟ / صفت مشبیه و اسم فاعل همان دلالت های جمله فعلیه و اسمیه را دارند؟
۴. کدام یک از دیدگاه ها باید در فهم نصوص مورد نظر قرار گیرد؟
۵. اشتباهاتی که در تطبیقات قرآنی به واسطه مبنای نحوی اتفاق افتاده است چیست؟

## روش تحقیق:

برای انجام این تحقیق از روش کتابخانه ای - رایانه ای استفاده شده است.

## فصل دوم: مفاهیم

### معنا:

معنای لغوی:

کتاب لغت دو دسته می شوند. برخی هم چون «معجم مقاییس اللغة» به معانی اولیه و مشترک در هر ماده می پردازند. برخی دیگر هم نظیر «الصحاح» به این اشتراکات معنایی توجه نمی کنند. دسته اول از کتبی که بررسی شد معنای «معنا» را مضمون و فحوا می دانند.<sup>۱</sup> لکن در تعابیرشان اختلافات بسیاری دیده می شود. دسته دوم نیز معنای «بروز و ظهور» را در «معنا» مشترک می دانستند. لکن ایشان این بروز و ظهور را متأخر از یک قصدی می دانند.<sup>۲</sup>

معنای اصطلاحی:

در اصطلاح از معنا به صوری ذهنی یاد می شود که در مقابلش الفاظی وضع شده است. این صور ذهنی از این جهت که با لفظ قصد می شوند، مفهوم و از این بعد که در عالم خارج وجود دارند، حقیقت و از این جهت که از غیر خودشان متمایزند، هویت نامیده می شوند.<sup>۳</sup>

### حدوث

معنای لغوی:

در لغت «حدوث» به حسب تتبعی که صورت گرفت، لغویین اجماع بر یک معنا دارند و آن ایجاد شدن یک امر جدید که قبلاً وجود نداشته است.<sup>۴</sup> تقریباً همه معاجم این مطلب را به یک بیان مطرح کرده اند. لکن در این بین

---

<sup>۱</sup> فیومی، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۴۳۴  
اصفهان، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۹۱

واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۹، ص ۷۱۱  
<sup>۲</sup> مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۲۴۴

ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۱۴۶  
البته در این بین «لسان العرب» نیز با وجود آن که رویکردش با «مقاییس اللغة» و «التحقیق» متفاوت است، ولی نظری هم سو با آنان را ارائه کرده است.

ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۳۱

<sup>۳</sup> الجرجانی، علی بن محمد، التعریفات، ص ۱۷۸

<sup>۴</sup> ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۳۱

بعضی کتب هم چون «مفردات الفاظ القرآن»، «قاموس قرآن» و «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» توضیحاتی را به آن اضافه کرده اند. «قاموس» حدوث را هم شامل قول می شمارد و هم فعل.<sup>۱</sup> «مفردات» نیز آن را اعم از این دانسته است که جوهر باشد یا عرض.<sup>۲</sup> «التحقیق» علاوه بر اشاره به این نکات، معتقد است که در مفهومش ما ناظر به تقابله با «قدیم» یا ایجادش از «عدم» نیستیم.<sup>۳</sup> این در حالی است که جمعی از اهل لغت به مقابله حدوث با قدیم تصریح کرده اند.<sup>۴</sup>

معنای اصطلاحی:

پیرامون معنای اصطلاحی «حدوث»، معاجم اصطلاحی نحوی از دو اصطلاح یاد می کنند. حدوث ذاتی و حدوث زمانی. حدوث ذاتی اعم از حدوث زمانی است و معنایش به وجود آمدن چیزی است که در وجودش به غیر نیازمند است. حدوث زمانی هم به وجود آمدن چیزی است که در زمان گذشته وجود نداشته و عدم بوده است.<sup>۵</sup>

---

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۱، ص ۲۷۸  
واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۳، ص ۱۸۹  
اصفهان، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۲۲  
فیومی، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۱۲۴  
ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقائیس اللغة، ج ۲، ص ۳۶  
حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، ج ۳، ص ۱۳۶۱  
مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۱۷۶  
قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۱۱  
<sup>۱</sup> قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، همان  
<sup>۲</sup> اصفهان، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، همان  
<sup>۳</sup> مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، همان  
<sup>۴</sup> واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۳، ص ۱۸۹  
ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۳۱  
حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، ج ۳، ص ۱۳۶۱  
<sup>۵</sup> الجرجانی، علی بن محمد، التعریفات، ص ۶۸

## ثبوت

معنای لغوی:

آن دسته از کتب لغتی که مورد بررسی قرار گرفت، در ارتباط با «ثبوت» بر این اجماع دارند که به معنای «دوام» و «استقرار» است و در مقابلش فناء و زوال قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup> «التحقیق» نیز علاوه بر این، آن را اعم از موضوع و حکم و قول و رأی و دیگر امور می‌داند.

معنای اصطلاحی:

پیرامون معنای اصطلاحی «ثبوت» معاجم اصطلاحی بسیاری بررسی شد، لکن غالباً اشاره ای به آن نکرده بودند. «موسوعه النحو و الصرف و الاعراب» و «معجم المصطلحات النحویه و الصرفیه» که آن را مطرح ساخته بودند عقیده داشتند که ثبوت به معنای عدم تجدد است. هم چنین ایشان ثبوت را با این معنا، از خصائص جمله های اسمیه می‌شمردند.<sup>۲</sup>

## نحو

معنای لغوی:

در رابطه با معنای لغوی «نحو» غالب معاجمی که مورد تتبع قرار گرفت، به «قصد» اشاره کرده اند.<sup>۳</sup> تقریباً تمامی آنها قصد را از معانی آن می‌دانند. لکن علاوه بر قصد، بعضی معاجم به «طریق» هم اشاره کرده اند.<sup>۱</sup> در بین

<sup>۱</sup> فیومی، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۸۰

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۱، ص ۲۴۵

ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقائیس اللغة، ج ۱، ص ۳۳۹

ابن عباد، صاحب، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۹، ص ۴۲۲

اصفهانى، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۷۱

حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، ج ۲، ص ۸۱۲ و ۸۱۳

طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۹۵

قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۳۰۲

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، ص ۵

<sup>۲</sup> اللبدی، محمد سمیر نجیب، معجم المصطلحات النحویه و الصرفیه، ص ۳۶

یعقوب، امیل، موسوعه الصرف و النحو و الاعراب، ص ۲۸۴

<sup>۳</sup> فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۳، ص ۳۰۲

واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲۰، ص ۲۲۷

کتاب، مازاد بر این معانی ای که ذکر شد، «تاج العروس» سه معنای «مثل»، «مقدار»، و «قسم» را نیز متذکر شده است.<sup>۲</sup>

معنای اصطلاحی:

در اصطلاح ادبا، نحو علمی است از علوم مدونه که قواعد صحیح خواندن زبان عرب و حالات مختلف تراکیب عربی را به انسان می آموزد.<sup>۳</sup>

## بلاغت

معنای لغوی:

از ریشه بلغ است. در معنای ریشه ای آن اختلاف نظر است. برخی نظیر فیومی در «مصباح»<sup>۴</sup> و ابوالحسین در «مقائیس اللغه»<sup>۵</sup> معنای لغوی اش را «وصول به شیء» گرفته اند و برخی نظیر راغب اصفهانی در «مفردات راغب»<sup>۶</sup> و همچنین مصطفوی در «التحقیق»<sup>۷</sup> با کمی تفاوت معنای آن را انتها پیدا کردن به بالاترین مقصد و

---

صاحب بن عباد، کافی الکفاه، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۳، ص ۲۱۵

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۶، ص ۲۵۰۳

ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۱۰

فیومی، احمد بن محمد مقری، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۵۹۶

حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، ج ۱۰، ص ۶۵۱۴

ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقائیس اللغة، ج ۵، ص ۴۰۳

<sup>۱</sup> حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم، همان

ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، همان

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، همان

واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، همان

<sup>۲</sup> واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، همان

<sup>۳</sup> سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۲۰۰۲

الجرجانی، علی بن محمد، التعریفات، ص ۱۹۳

<sup>۴</sup> فیومی، احمد بن محمد مقری، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص: ۶۱

<sup>۵</sup> ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقائیس اللغة، ج ۱، ص: ۳۰۱

<sup>۶</sup> اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۱۴۵

<sup>۷</sup> مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۳۳

منتهی دانسته اند. ایشان این منتهی را مطلق گرفته اند. چه زمانی باشد چه مکانی و چه امری باشد از امور که مقدر است.<sup>۱</sup>

در معنای لغت «بلاغه» و یا «بلیغ» (شخص دارای بلاغت) نیز اختلاف نظر شده است. زبیدی در «تاج العروس»<sup>۲</sup> و جوهری در «الصحاح»<sup>۳</sup> و فیومی در «مصباح»<sup>۴</sup> و ابن منظور در «لسان العرب»<sup>۵</sup> معنایش را فصاحت می دانند. ابن منظور در این زمینه تعبیر می کند که: «با تعبیر زبانش غایت چیزی را که در قلبش است می رساند».<sup>۶</sup> زبیدی و راغب در تفسیر فصاحت می فرمایند که این بلاغت در افراد به دو نحو ظاهر می شود:

الف. به این صورت که شخص بالذات بلیغ است و بلاغت ذاتی به این معناست که موضوع کلامش صحیح باشد و لغتش با معنایی که قصد کرده است مطابقت داشته باشد و فی نفسه صداقت داشته باشد.

ب. بلیغ است به اعتبار قائل و مقول له. یعنی قائل امری را قصد می کند و آن را بر وجهی حقیقی ذکر می کند که کسی که می شنود آن را قبول کند.<sup>۷</sup>

معنای اصطلاحی:

بلاغت در اصطلاح تحت دو عنوان قرار می گیرد. یکی بلاغت در متکلم و یکی بلاغت در کلام. مراد از بلاغت در کلام مطابقت حال با مقتضای حال است. بلاغت در متکلم هم ملکه ای است که با آن می توان به صورت بلیغ و رسا تکلم کرد. تمام موارد بلاغت، چه در کلام باشد و چه در متکلم فصیح به حساب می آیند. چرا که فصاحت جزئی از تعریف بلاغت است. ولی هر فصیحی بلاغت ندارد.<sup>۸</sup>

<sup>۱</sup> اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۱۴۵

<sup>۲</sup> ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۸، ص: ۴۲۰

<sup>۳</sup> جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة، ج ۴، ص: ۱۳۱۶

<sup>۴</sup> فیومی، احمد بن محمد مقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص: ۶۱

<sup>۵</sup> ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۸، ص: ۴۲۰

<sup>۶</sup> اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۱۴۵

<sup>۷</sup> همان

واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۲، ص: ۸

<sup>۸</sup> الجرجانی، علی بن محمد، التعریفات، ص ۱۹۳

## بخش دوم:

### فصل اول: معنا شناسی حدوث و ثبوت در نحو

#### گفتار اول: معنا شناسی صفت مشبیه

قمست اول: نظر ادبای نحوی:

در معنای صفت مشبیه چهار جزء متصور است:

الف. خود آن وصف. مثل سفید بودن، بزرگ بودن، خواب بودن، سنگین بودن،...

ب. موصوفی که آن وصف بر آن بار می شود. مثل انسان که وصف خواب بودن بر وی بار می شود. و یا مثل درخت که وصف بزرگ بودن بر آن بار می شود.

ج. ثبوت عام<sup>۱</sup> آن وصف برای موصوف خودش در جمیع زمان های سه گانه. به عبارت دیگر اصل اتصاف موصوف به وصف خود به صورت عام و بدون هیچ دوام و استمراری لکن این اتصاف در تمام زمان ها دیده می شود. هم گذشته و هم حال و هم آینده. برای مثال وقتی می گوییم درخت بزرگ یعنی این درخت به بزرگ بودن متصف شده است و این اتصافش اعم از این است که بخواهد در زمان گذشته باشد یا زمان حال و یا آینده.

د. استمرار و دوام آن ثبوت عام در اتصاف موصوف به وصف خود. به این صورت که آن ثبوتی که برای وصف در موصوف در مورد قبل بیان کرده بودیم دائما وجود دارد. به عبارت دیگر همیشه وصف و موصوف با یکدیگر تلازم دارند.

---

برخی معاجم نظیر «فرهنگ معارف اسلامی» همین عقیده را در تعریف اصطلاحی داشتند. لکن به این تقسیم بندی اشاره نکرده بودند. سجادی، سید

جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۳۸

<sup>۱</sup> یکی از چیزهایی که فهم نظر ادبا را سخت تر می کند، اشتراکات لفظی است که ممکن است در کلامشان دیده شود. کلمه «ثبوت» هم می تواند دلالت بر حصول داشته باشد و هم دلالت بر «دوام» لکن در برخی کتب به صرف «ثبوت» اکتفا شده بود و از هیچ قرینه ای استفاده نشده بود. البته برخی کتب هم نظیر حاشیه صبان تصریح به این داشتند که مرادشان از ثبوت همان دوام است. صبان، محمد بن علی، حاشیه الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیه ابن مالک و معه شرح الشواهد للعینی، ج ۲، ص ۴۹۰

تمام ادبا سه مورد اول را می پذیرند.<sup>۱</sup> لکن در اینجا عده ای قائل به این می شوند که بیش از این دلالتی از صفت مشبیه در نمی آید ولی عده ای دیگر قائل به این می شوند که علاوه بر این سه مورد، مورد چهارم هم از مدالیل صفت مشبیه است. آن گروهی که مورد چهارم را هم پذیرفته اند آن را از مورد سوم بیرون کشیده اند.

اکنون در ادامه نظرات ادبا را درباره مورد چهارم به تفصیل بیان می کنیم:

الف. صفت مشبیه بر ثبوت و استمرار دلالت می کند. برای مثال در جمله قصر الخشب فهو قصیر معتقدند که شکستگی برای چوب امری است که ثبوت پیدا کرده است و این ثبوت برایش استمرار دارد. یعنی هم در زمان گذشته بوده است و هم در حال حاضر موجود است و هم در آینده خواهد بود.

البته این گروه برای نمونه های خلاف نظیر «قصر الخشب فهو قصیر»،... توجیهاتی ارائه کرده اند و آن ها را به انحاء دیگری هم چون استثناء حل کرده اند.

این قول به مشهور ادبا نسبت داده می شود و از قائلین به آن را می توان ابن مالک، صبان، عباس حسن، ازهری، ابن قواس، علامه طباطبایی، قرشی و ... برشمرد.<sup>۲</sup>

ب. گروه دوم شامل مرحوم رضی و تابعین ایشان می باشند. ایشان معتقدند که صفت مشبیه بر مطلق اتصاف دلالت دارد.<sup>۱</sup> همان طور که صفت مشبیه برای حدوث در یکی از زمان ها وضع نشده است،<sup>۲</sup> برای

---

<sup>۱</sup> البته غالباً ادبا به چنین تقسیم بندی اشاره نکرده اند. لکن از این جهت که این دو مورد مسلم است و هیچ یک اشاره ای به آن نکرده ایم، آن را برایشان مسلم فرض کردیم. با این حال کتبی نظیر «نحو وافی» و یا «صرف ساده» به چنین تقسیم بندی اشاره کرده بودند.

النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، ج ۳، ص: ۲۸۱ تا ۲۸۳

طباطبایی، سید محمد رضا، صرف ساده، ص ۲۲۱

<sup>۲</sup> صبان، محمد بن علی، حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک و معه شرح الشواهد للعینی، ج ۲، ص ۴۹۰

حسن، عباس، النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، ج ۳، ص ۳۰۷

ازهری، شرح التصریح علی التوضیح، ج ۲، ص ۶۵

سیوطی، جلال الدین، الأشباه و النظائر، ج ۲، ص ۱۹۹

طباطبایی، محمدحسین، حاشیة الکفایة، ج ۱، ص ۵۰

قرشی بنابی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۹۶

طباطبایی، سید محمد رضا، صرف ساده، ص ۲۲۱

البته صرف ساده ثبوت عام را با دوام و استمرار یکی دانسته و هر دو را تحت عنوان سومین مدلول صفت مشبیه ذکر نموده است.



دلالت بر استمرار نیز وضع نشده است. البته ایشان به این مطلب اذعان دارند که صفت مشبهه باید به ناچار در زمان اتفاق بیفتد. لکن برای دلالتش بر زمان باید قرینه داشته باشیم. و چنانچه قرینه ای نداشته باشیم، صفت مشبهه انصراف بر این دارد که در تمام زمان های سه گانه ثبوت دارد. هم چنین ایشان مدعی اند که با این کار دیگر نیاز نیست در موارد خلاف دست به گریبان توجیهاتی باطل شویم.<sup>۳</sup>

بنابراین ایشان برخلاف مشهور معتقدند که صفت مشبهه بر استمرار هیچ دلالتی ندارد. بلکه تنها در صورتی که قرینه ای برای زمانش وجود نداشت در استمرار انصراف دارد. از تابعین مرحوم رضی در این نظر را می توان آقایان مدنی، بلاغی، علیدوست و جمالی برشمرد.<sup>۴</sup>

ج. گروه سوم مربوط است به آقای کشمیری.<sup>۵</sup> ایشان نظرشان با نظر مرحوم رضی شباهت بسیار دارد. لکن در این جهت با ایشان اختلاف دارند که مرحوم رضی این ثبوتی را که برای صفت مشبهه پذیرفتند، ناشی از هیئت اش می دانستند لکن آقای کشمیری این ثبوت را ناشی از ماده صفت مشبهه می دانند. ایشان مصادر را به دو نوع تقسیم می کنند. بعضی از مصادر را مصادر بودنی می دانند و بعضی را شدنی. مصادر بودنی آن مصادری اند که ما از آنها ثبوت را می فهمیم. مثل زنده بودن، ایستاده بودن، خوابیده بودن،... ولی مصادر شدنی مصادری هستند که ما از آنها حدوث را می فهمیم. مثل زدن، کتک زدن، ایستادن،... ایشان می گویند ما

---

<sup>۱</sup> رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن، شرح شافیة ابن الحاجب، ج ۱، ص ۱۴۷

<sup>۲</sup> مدنی در «الحدائق الندیة» در رابطه با عدم دلالت صفت مشبهه بر حدوث یا ثبوت استدلال می کند به این که: أفعال تفضیل در دلالت همسان با صفت مشبهه است. وقتی می بینیم که أفعال تفضیل هم از حدث ساخته می شود و هم از ثبوت می فهمیم که آن دو بر معنایی اعم از این دو دلالت دارند. مدنی، علیخان بن احمد، الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة، ص ۵۸۵

<sup>۳</sup> رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۳، ص ۴۳۱ و ۴۳۲

<sup>۴</sup> مدنی، علیخان بن احمد، الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة، ص ۵۸۵

بلاغی، عبدالحججه، حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، ج ۷، ص ۶۳

علیدوست، ابوالقاسم، السلسبیل فی اصول التجزئه و ترکیب، ص ۳۳۰ تا ۳۳۴

جمالی، مصطفی، مغنی الفقیه (علم صرف در مسیر اجتهاد)، ص ۴۶۲ تا ۴۶۴

شرتونی، رشید، مبادی العربیة فی الصرف و النحو، ج ۳، ص ۳۹ تا ۴۱

<sup>۵</sup> شرتونی در مبادی العربیة نظر مشهور را اتخاذ نکرده است ولی کلامش ظهور در این ندارد که تابع مرحوم رضی است یا هم نظر با مرحوم کشمیری. بلکه اجمال دارد. ولی با توجه به آنکه غالب نحوات یا نظر مشهور را اتخاذ کرده اند و یا نظر مرحوم رضی را، می توان برداشت کرد که ایشان تابع مرحوم رضی باشند. ما نیز به همین جهت ایشان را از تابعین مرحوم رضی به شمار آوردیم. البته با همه ی اینها خود آقای کشمیری در کتابشان معتقدند که از بین تمام کتب، «مبادی العربیة» نزدیکترین نظر را به ایشان داده است. کشمیری، عبد الرسول، صرف کاربردی، ج ۲، ص ۱۶۶

هر زمانی که بخواهیم در کلاممان یک مصدر بودن را به ذات نسبت دهیم از صفت مشبیه استفاده می کنیم و هر زمان که بخواهیم یک مصدر شدن را به ذات نسبت دهیم از اسم فاعل استفاده می کنیم.<sup>۱</sup>

قسمت دوم: بررسی وجوه آراء ادباء:

استعمال، اولین و مهم ترین ابزار برای فهم مباحث زبان شناسی است. هر زبانی را به تناسب استعمالاتی که از آن موجود است می توان فهمید و تفسیر کرد. در این بین برای سهولت و سرعت در فهم، قواعدی را از این استعمالات استخراج کرده اند. لکن تمام استعمالات قابلیت این را ندارند که قاعده مند شده و با ضابطه و حدود بتوان برایش قاعده ساخت. به همین جهت مباحث زبان شناسی دو دسته می شوند. غالب شان قاعده مند شده اند مثل کیفیت ساخت اسم فاعل و اسم مفعول و .... و برخی نیز سماعی به حساب می آیند مثل مواضع نصب به نزع خافض.

در یک تقسیم بندی دیگر نیز مباحث زبان شناسی را می توان به دو دسته درون زبانی و فرا زبانی تقسیم کرد. برخی مباحث نظیر ثلاثی و رباعی و خماسی بودن کلمات از اموری است که در سایر زبان ها دیده نمی شود و منحصر در زبانی مثل عربی است. ولی بعضی مباحث هم چون اسناد از مباحثی است که در تمام زبان ها به بیان های مختلف وجود دارد.

بنابراین تمام مباحث زبان شناسی را نمی توان از یک روش بررسی کرد. بلکه هر مبحث را به تناسب سنخیتی که دارد می بایستی در جایگاه خودش مورد بررسی قرار داد. در یک تقسیم بندی کلی مباحث زبان شناسی به سه دسته تقسیم می شود:

الف. مباحث فرا زبانی: این مباحث نیاز به این ندارد که خود شخص، این زبان را بفهمد و بتواند صحبت کند. بلکه برای مثال یک شخص فارسی زبان می تواند این سنخ مباحث را در زبان آلمانی بفهمد و تحلیل کند.

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۶۰ تا ۱۶۶

ب. مباحث درون زبانی قیاسی: این مسائل فهمیدنش منوط به این است که قاعده اش را از استعملات استخراج کنیم و به حسب قاعده در هر موضع حکم خودش را جاری کنیم. برای مثال رفع فاعل مسئله ای است که با صرف فهم قاعده اش قابل درک و تحلیل است.

ج. مباحث درون زبانی سماعی: این امور خودش دو دسته می شود. برخی از آنها فهمش با صرف تتبع در استعملات حاصل می شود. مثل استعملات سماعی اوزان اسم فاعل که اگر شخصی فقط این استعملات را حفظ کند کفایت کرده و می تواند آن ها را تشخیص دهد. ولی بعضی دیگر از این مسائل فهمش متکی به فهم شخصی است که آن زبان، زبان مادری اش است. نظیر معانی لغات که با پیدا کردن قاعده نمی توان معنای هر لغت را پیدا کرد. بلکه برای مثال باید به شخص عرب زبان بگوییم که تو از فلان کلمه چه می فهمی و او با توجه به فهمش ما را راهنمایی کند.

حال در رابطه با صفت مشبیه می بایست پیش از ورود به بحث، ابتدا مشخص کنیم که از کدام یک از این مباحث به حساب می آید. با استقرایی که صورت گرفت به نظر می رسد که ادبا در مجموع دو احتمال را داده اند. دسته ای آن را از مباحث فرا زبانی دانسته و طبق آن معنا شناسی کرده اند. برخی دیگر آن را از مباحث درون زبانی قیاسی دانسته اند و به تناسب آن نظرشان را مطرح ساخته اند.

لازمه نظر اول آن است که با استعملات کاری نداشته باشیم. بلکه معنای منصرف از یک هیئت را مثل هیئت صفت مشبیه و اسم فاعل مورد بررسی قرار دهیم. ببینیم که با مشاهده صفت مشبیه و اسم فاعل چه معنایی متبادر به ذهنمان می شود؟ لازمه معنای قول دوم هم این است که از دلالت استعملات این دو به یک معنای واحدی برسیم که در تمام آنها مشترک است.

انصراف گیری راهکاریست که تعدد سلاقی در آن تأثیر زیادی دارد. هرکس یک مطلبی را منصرف از کلام می داند و تشطت آراء در آن موج می زند. بنابراین مسیری است لغزنده که احتمال خلط حقیقت با بطلان در آن بالاست. از طرفی هم استنباط از استعملات نمی تواند مرز باریک بین مدلول و انصراف را تشخیص دهد.

حتی چنانچه برای شاهد بخواهیم دست به گریبان خود اعراب شویم، آنها هم با فهم عربی شان نمی توانند یاری ما باشند. همین مشکلات باعث شده است که در فهم استمرار در صفت مشبیه اختلافات بالا بگیرد.

مرحوم رضی و تابعین ایشان انصراف گیری را در پیش گرفته اند. از این رو بین دلالت و انصراف بر استمرار برای صفت مشبیه تفاوت گذاشته اند. در نمونه های خلاف هم از قرائن جمله کمک می گیرند. لکن مشهور از مسیر استنباط از استعمالات رفته اند. به همین جهت بین انصراف و دلالت تفاوتی نگذاشته اند و در همه یک حالت را فرض گرفته اند. در موارد خلاف هم از استثناء کمک می گیرند. در این بین ظاهراً آقای کشمیری از روش انصراف گیری استفاده کرده است لکن به نتیجه مرحوم رضی نرسیده است. بلکه نظر جدیدی را مطرح کرده است.

دلیل این تفاوت نتیجه هم احتمالاً به تفاوت بینش و روش برمی گردد. مرحوم رضی صرفاً جنبه هیئتی را در صفت مشبیه و اسم فاعل می دیده است و برایش اهمیت داشته است. از این رو فقط همان را بررسی کرده است ولی آقای کشمیری - در رابطه با ثبوت و حدوث صفت مشبیه و اسم فاعل - به مواد این دو توجه داشته اند.

با مقایسه دو راهکار دو اشکال به راهکار دوم به نظر می رسد:

الف. انسان وقتی با استعمالات منقولی مواجه می شود که از قرن ها پیش نقل شده است، نمی تواند تمام قرائن فضای استعمال را تشخیص دهد. چرا که خیلی هایش را ناقلین کلام نقل نکرده اند. بنابراین ما در موارد بسیاری در پیدا کردن مدلول کلام دچار اشتباه می شویم.

ب. ما برای آنکه بخواهیم یک قاعده کلی را ارائه کنیم. می بایستی تمام مصادیق آن را بررسی کنیم. خیلی از استعمالات به ما نرسیده است و چه بسا با وجود آنها این استثنائاتی که مشهور به عنوان استثناء مطرح می کنند یک شاخه ی جدیدی پیدا کند و بتواند تحت یک قاعده واحد گنجانده شود. بنابراین نمی توانیم با بررسی دسته ای از استعمالات، قاعده کلی ارائه کنیم.

بنابراین به نظر می‌رسد راهی که مرحوم رضی و تابعینشان در پیش گرفتند صحیح‌تر و به حقیقت نزدیک‌تر باشد. حال برای اینکه از آفت آن مصون باشیم لازم است تا فضای کلام را به خوبی تصور کرده و آن وقت به انصراف گیری پردازیم.

در نهایت ممکن است کسی اشکال کند که در انصراف گیری هم باید قرائن را ببینیم و حال آنکه ممکن است اشتباه و ناقص نقل شده باشد. در جواب این اشکال باید گفت تصور فضا در بحث مدلول صفت مشبیه، تصور استعمالات قرن‌ها پیش نیست. بلکه تصور نمونه‌های موجود در لسان موجود است. بنابر آن مباحثی که در مقدمات این بحث عرض کردیم، هر فارسی‌زبانی هم می‌تواند به تناسب استعمالات آن مفهوم در زبان خودش آن را صحیح تصور کند. برای مثال مفهومی که ما از ثبوت یا حدوث در کلمه «علیم» می‌فهمیم با مفهومی که از ثبوت یا حدوث در کلمه «خوابیده» می‌فهمیم یکی است. مهم تصور دقیق فضایی است که از هر کدام از این کلمات فهمیده می‌شود که آیا ثبوت یا استمرار یا حدوث منصرف از آن است یا مدلولش است یا اصلاً در آن موجود نیست.

## گفتار دوم: معنا شناسی اسم فاعل

قسمت اول: نظر ادبای نحوی:

در رابطه با معنای اسم فاعل سه جزء<sup>۱</sup> متصور است:

الف. معنای مجرد از ذاتی که حادث است. مثل زیبا بودن، بیدار بودن، بزرگ بودن، سبک بودن، نرم بودن

...و

---

<sup>۱</sup> البته عباس حسن در «نحو وافی» برای معنای اسم فاعل دو جزء را بیشتر فرض نکرده بود. وی جزء سوم را نیاورده بود. لکن به نظر می‌رسد که این کار اشتباه باشد. چرا که تصور صرف ذات و معنا برای ما اسم فاعل را به ارمغان نمی‌آورد. بلکه باید یک حلقه وصلی بین این‌ها وجود داشته باشد. هم چنین خود ایشان نیز در صفت مشبیه وجود یک حلقه وصل را بین ذات و معنا ضروری دیده بودند. النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، ج ۳، ص: ۲۸۱ تا ۲۸۳ و ص ۲۳۸

به علاوه اینکه ازهری در شرح التصریح علی التوضیح و سامرائی در معانی الابنیه فی العربیه همین تقسیم بندی را ارائه کرده اند.

ازهری، التصریح علی التوضیح، ج ۲، ص ۶۵

سامرائی، فاضل صالح، معانی الابنیه فی العربیه، ص ۴۱

ب. ذاتی که ما آن معنا را بر آن بار می کنیم. مثل انسان، درخت، سنگ و...

ج. اتصافی که برای ذات رخ می دهد در پذیرفتن آن معنای مجرد. مثلاً وقتی می گوئیم انسان خوابیده، خواب بودن را به انسان حمل کرده ایم و در واقع انسان را به خواب بودن متصف کرده ایم.

در اینجا نیز هم چون صفت مشبیه در بین ادبا اختلافی در رابطه با جزء اول و دوم دیده نمی شود. اختلافات بر سر جزء سوم معنای اسم فاعل است.

دسته اول معتقدند که اسم فاعل به نحو حدوثی بر حمل ذات بر معنا دلالت می کند.<sup>۱</sup> یعنی هیچ استمراری در آن دیده نمی شود. بلکه به نحو دفعی حمل می شود و بلافاصله این حملش پایان می یابد. البته در این حملش در یکی از زمان های سه گانه رخ می دهد. در استعمالات نیز غالباً حدوثی استعمال شده است. به همین جهت، ایشان دلالت بر حدوث را برای اسم فاعل، اصل و دلالتش بر ثبوت را نیازمند دلیل می دانند. مشهور ادبا به این نظر معتقد شده اند و از جمله آنها را می توان رضی، ابن مالک، صبان، عباس حسن، آزه‌ری، ابن قواس، علامه طباطبایی، قرشی و ... برشمرد.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> برخلاف صفت مشبیه که در اطلاق معنا برای ذاتش دلالت ندارد بلکه انصراف دارد.

<sup>۲</sup> صبان، محمد بن علی، حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک و معه شرح الشواهد للعینی، ج ۲، ص ۴۹۰

حسن، عباس، النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، ج ۳، ص ۳۰۷

سیوطی، جلال الدین، الاشباه و النظائر، ج ۲، ص ۱۹۹

قرشی بنابی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۹۶

مدنی، علیخان بن احمد، الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة، ص ۵۸۵

بلاغی، عبدالحججه، حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، ج ۷، ص ۶۳

علیدوست، ابوالقاسم، السلسبیل فی اصول التجزئة و ترکیب، ص ۳۳۰ تا ۳۳۴

جمالی، مصطفی، مغنی الفقیه (علم صرف در مسیر اجتهاد)، ص ۴۶۲ تا ۴۶۴

شرتونی، رشید، مبادی العربیة فی الصرف و النحو، ج ۳، ص ۳۹ تا ۴۱

طباطبایی، محمدحسین، حاشیة الکفایة، ج ۱، ص ۵۰

آزه‌ری، شرح التصریح علی التوضیح، ج ۲، ص ۶۵

البته ما از علامه طباطبایی و ابن قواس مطلب تفصیلی پیرامون این بحث پیدا نکردیم. ایشان خیلی مجمل بحث کرده بودند. لکن از شواهد و قرائن می

شد این قول را به ایشان نسبت داد.

دسته دوم که مربوط به آقای کشمیری می شود، هم چون مبحث قبل معنای اسم فاعل را ناشی از نوع مصادری می دانند که ما برای استعمال اسم فاعل از آنها استفاده می کنیم. ایشان در حدوثی بودن اسم فاعل با نظر مشهور اتفاق نظر دارند. لکن این حدوث را ناشی از هیئت نمی دانند. بلکه ناشی از ماده می دانند. همان طور که گفته شد، مصادر در نظر ایشان به دو دسته تقسیم می شوند: بودن و شدن. ایشان معتقدند ما همیشه برای استعمال اسم فاعل از مصادر شدنی استفاده می کنیم.

## فصل دوم: معنا شناسی حدوث و ثبوت در بلاغت

### گفتار اول: معنا شناسی جمله فعلیه

قسمت اول: آراء ادباء:

تمام ادبایی که نظراتشان بررسی شد، در رابطه با معنای حدوث در جمله فعلیه بر یک مطلب اجماع داشتند و آن هم حدوث بود.<sup>۱</sup> همه بر این اتفاق داشتند که ما در جملات فعلیه شاهد یک دگرگونی و انقلابی هستیم در شدن از یک حالتی به حالت دیگر.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> فخر رازی، محمد بن عمر، نهایه الایجاز فی درایه الاعجاز، ص ۴۰ و ۴۱  
خطیب قزوینی، محمد بن عبد الرحمن، الایضاح فی علوم البلاغه، المعانی و البیان و البدیع، ص ۸۶ و ۸۷  
جرجانی، عبد القاهر بن عبد الرحمن، دلائل الاعجاز، ص ۱۳۳ و ۱۳۴  
ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، بدائع الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۷  
ابو حیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱، ص ۸۱ و ۳۸۷، ج ۵، ص ۲۴۹  
الدمشقی، ابن عادل، اللباب فی علوم الکتاب، ج ۳، ص ۴۹۴  
ابوالسعود، محمد بن محمد، ارشاد عقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۰۲  
دسوقی، محمد، حاشیه الدسوقی علی مختصر المعانی، ج ۱، ص ۲۱ و ۳۸۶  
شیخ زاده، محمد بن مصطفی، حاشیه محی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵  
محمدی یامیانی، غلامعلی، دروس فی البلاغه (شرح مختصر المعانی للفتنازانی)، ج ۱، ص ۷  
ابن دمامینی، محمد بن ابی بکر، شرح الدمامینی علی مغنی اللیب، ج ۱، ص ۲۷۲  
ابن هشام، عبدالله بن یوسف، أوضح المسالک الی الفیه ابن مالک، ج ۱، ص ۱۸۹  
ابن یعقوب مغربی، احمد بن محمد، مواهب الفتح فی شرح تلخیص المفتاح، ج ۱، ص ۳۱۷ و ۳۶۴  
یعقوب، امیل، موسوعه الصرف و النحو و الاعراب، ص ۳۲۷  
سبکی، علی بن عبد الکافی، عروس الأفرح فی شرح تلخیص المفتاح، ج ۱، ص ۳۶۷  
زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، ج ۱، ص ۵۹۲  
سیالکوتی، عبد الحکیم بن شمس الدین، حاشیه سیالکوتی علی کتاب المطول، ص ۲۰۱  
مدرس افغانی، محمد علی، المدرس الأفضل فیما یرمز و یشار الیه فی المطول، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷  
فتنازانی، مسعود بن عمر، مختصر المعانی، ص ۱۰۱  
سامرائی، فاضل صالح، معانی الابنیه فی العربیه، ص ۱۱ و ۱۴  
فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۲۹  
البکری، محمد تاج الدین ابی الحسن، تسهیل السبیل فی فهم معانی التنزیل، سوره بقره  
البته دو کتاب «تسهیل السبیل» و «تفسیر الکبیر» تصریح به دلالت حدوث نداشتند لکن ما از سخنان دیگرشان برداشت کردیم که احتمالاً مرادشان حدوث هم بوده است لکن به صراحت مطرح نکرده اند.



در بیان دیگرِ مدالیل آن، ادبا در سه محور اختلاف کرده اند: زمان داشتن یا نداشتن آن، دلالت یا عدم دلالت بر تجدد و دلالت یا عدم دلالت بر استمرار.

محور اول:

در رابطه با داشتن یا نداشتن زمان، ادبا سه دسته اند. عده ای نظیر فخر رازی در نهاییه، ابن عادل، مدرس افغانی، ابوحیان، ابن یعقوب، تفتازانی و خطیب قزوینی تصریح کرده اند به این که جمله فعلیه لزوما دارای زمان است لکن به نحو مختصر.<sup>۲</sup>

عده ای هم نظیر زمخشری و آخوند خراسانی تصریح به این مطلب دارند که هیچ زمانی را نمی توان برای جمله فعلیه فرض کرد.<sup>۳</sup> ایشان معتقدند جمله فعلیه ای که بخواهد بر ماضویت، مضارعیت و یا استقبالیّت دلالت داشته باشد نیاز به یک سری قرائن دارد. وگرنه بر هیچ یک از زمان های سه گانه دلالتی ندارد.

دسته آخر هم عده ی زیادی از ادبا هستند که اصلا اشاره ای به این مطلب نکرده اند.<sup>۴</sup>

---

هم چنین لازم به ذکر است که سیوطی در الاتقان فی علوم القرآن مدعی شده است که از بین ادبا أبو المطرف بن عمیره در کتاب «التمویهات» این مطلب را به کلی رد کرده و معتقد است که دلالت اسم بر ثبوت و فعل بر تجدد و حدوث امری است غریب و بعید که هیچ مستندی ندارد. بنا بر گفته سیوطی عقیده وی بر این است که اسم فقط بر معنای ظاهری اش دلالت دارد. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۵۸۷ و ۵۸۸

<sup>۱</sup> تعبیر سامرایی در کتابش در رابطه با معنای حدوث چنین است: صرف أخذ آن فاعل در سبیل آن ماده. سامرایی، فاضل صالح، معانی الابنیه فی العربیه، ص ۱۱ و ۱۴

<sup>۲</sup> فخر رازی، محمد بن عمر، نهاییه الایجاز فی درایه الاعجاز، ص ۴۰ و ۴۱

ابوحیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱، ص ۸۱ و ۳۸۷، ج ۵، ص ۲۴۹

الدمشقی، ابن عادل، اللباب فی علوم الکتاب، ج ۳، ص ۴۹۴

مدرس افغانی، محمد علی، المدرس الأفضّل فیما یرمز و یشار إلیه فی المطول، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷، ج ۴، ص ۲۵۵

خطیب قزوینی، محمد بن عبد الرحمن، الايضاح فی علوم البلاغۀ، المعانی و البیان و البدیع، ص ۸۶ و ۸۷

تفتازانی، مسعود بن عمر، مختصر المعانی، ص ۱۰۱

<sup>۳</sup> زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، ج ۳، ص ۱۵۱

آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایه الاصول، ج ۱، ص ۶۳

<sup>۴</sup> خطیب قزوینی، محمد بن عبد الرحمن، الايضاح فی علوم البلاغۀ، المعانی و البیان و البدیع، ص ۸۶ و ۸۷

جرجانی، عبد القاهر بن عبد الرحمن، دلائل الاعجاز، ص ۱۳۳ و ۱۳۴

ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، بدائع الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۷

در رابطه با معنای تجدد در جمله فعلیه نیز ادبا دو دسته می شوند: عده ای نظیر ابن قیم، سیالکوتی، مدرس افغانی، امیل یعقوب، سیوطی، ابن عادل، ابوحنیان، دمامینی، ابن هشام، ابن یعقوب، زمخشری، تفتازانی، جرجانی، خطیب قزوینی، سبکی و بامیانی به این مطلب اذعان دارند که جمله فعلیه علاوه بر حدوث دلالت بر تجدد نیز دارد.<sup>۱</sup> یعنی شیئا فشیئا ایجاد می شود. اینگونه نیست که یک مرتبه بیاید و از بین برود. در این بین سیوطی و

---

ابوالسعود، محمد بن محمد، ارشاد عقل السليم الى مزایا القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۰۲

دسوقی، محمد، حاشیه الدسوقی علی مختصر المعانی، ج ۱، ص ۲۱ و ۳۸۶

شیخ زاده، محمد بن مصطفی، حاشیه محی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵

محمدمدی بامیانی، غلامعلی، دروس فی البلاغه (شرح مختصر المعانی للتفتازانی)، ج ۱، ص ۷

ابن دمامینی، محمد بن ابی بکر، شرح الدمامینی علی مغنی اللیب، ج ۱، ص ۲۷۲

ابن هشام، عبدالله بن یوسف، أوضح المسالک الی الفیه ابن مالک، ج ۱، ص ۱۸۹

ابن یعقوب مغربی، احمد بن محمد، مواهب الفتح فی شرح تلخیص المفتاح، ج ۱، ص ۳۱۷ و ۳۶۴

یعقوب، امیل، موسوعه الصرف و النحو و الاعراب، ص ۳۲۷

سبکی، علی بن عبد الکافی، عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح، ج ۱، ص ۳۶۷

زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، ج ۱، ص ۵۹۲

سیالکوتی، عبد الحکیم بن شمس الدین، حاشیه سیالکوتی علی کتاب المطول، ص ۲۰۱

سامرائی، فاضل صالح، معانی الابنیه فی العربیه، ص ۱۱ و ۱۴

فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۲۹

البکری، محمد تاج الدین ابی الحسن، تسهیل السبیل فی فهم معانی التنزیل، سوره بقره

<sup>۱</sup> ابوحنیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱، ص ۸۱ و ۳۸۷، ج ۵، ص ۲۴۹

ابن یعقوب مغربی، احمد بن محمد، مواهب الفتح فی شرح تلخیص المفتاح، ج ۱، ص ۳۶۴

زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، ج ۱، ص ۶۷ و ۵۹۲

جرجانی، عبد القاهر بن عبد الرحمن، دلائل الاعجاز، ص ۱۳۳ و ۱۳۴

ابن دمامینی، محمد بن ابی بکر، شرح الدمامینی علی مغنی اللیب، ج ۱، ص ۲۷۲

ابن هشام، عبدالله بن یوسف، أوضح المسالک الی الفیه ابن مالک، ج ۱، ص ۱۸۹

سبکی، علی بن عبد الکافی، عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح، ج ۱، ص ۳۶۷

الدمشقی، ابن عادل، اللباب فی علوم الکتاب، ج ۳، ص ۴۹۴

سیالکوتی، عبد الحکیم بن شمس الدین، حاشیه سیالکوتی علی کتاب المطول، ص ۲۰۱

مدرس افغانی، محمد علی، المدرس الأفضل فیما یرمز و یشار الیه فی المطول، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷

خطیب قزوینی، محمد بن عبد الرحمن، الايضاح فی علوم البلاغه، المعانی و البیان و البدیع، ص ۸۶ و ۸۷

یعقوب، امیل، موسوعه الصرف و النحو و الاعراب، ص ۳۲۷

ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، بدائع الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۷

زمخشری به این مطلب تصریح داشتند که مراد از تجدد در افعال ماضی، حصول شیء و در افعال مضارع اقتضای تکرار و پی در پی واقع شدن است.<sup>۱</sup>

بسیاری ادبا هم اشاره ای به این مطلب نداشته اند.<sup>۲</sup>

محور سوم:

آخرین محور هم بحث استمرار یا عدم استمرار آن است که در این رابطه ادبا اجماع بر این دارند که در حالت ابتدایی و بدون هیچ قرینه ای دلالت بر استمرار ندارد. لکن بعضی از ادبا نظیر تفتازانی، امیل یعقوب، دسوقی و بامیانی تصریح کرده اند که در صورت وجود قرائن دلالت بر استمرار تجددی دارد.<sup>۳</sup> البته با همه اینها زمخشری و ابن یعقوب خرق اجماع کرده اند و معتقد اند جملات فعلیه دلالت بر استمرار می کنند.<sup>۴</sup>

---

تفتازانی، مسعود بن عمر، مختصر المعانی، ص ۱۰۱

محمدی بامیانی، غلامعلی، دروس فی البلاغه (شرح مختصر المعانی للتفتازانی)، ج ۱، ص ۷

سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۵۸۷

<sup>۱</sup> سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۵۸۷

زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۶۷

<sup>۲</sup> وجود یا عدم وجود تجدد در تعریف مهم است. نمی توان به سادگی آن را معادل حدوث دانست. به همین جهت ما نتوانستیم از کلام آن دسته از ادبایی که به این مطلب اشاره نکرده بودند ظهوری در دلالت بر تجدد پیدا کنیم.

<sup>۳</sup> تفتازانی، مسعود بن عمر، مختصر المعانی، ص ۱۰۱

محمدی بامیانی، غلامعلی، دروس فی البلاغه (شرح مختصر المعانی للتفتازانی)، ج ۱، ص ۷

یعقوب، امیل، موسوعه الصرف و النحو و الاعراب، ص ۳۲۷

دسوقی، محمد، حاشیه الدسوقی علی مختصر المعانی، ج ۱، ص ۲۱ و ۳۸۶

<sup>۴</sup> زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص: ۱۵۱

ابن یعقوب مغربی، احمد بن محمد، مواهب الفتح فی شرح تلخیص المفتاح، ج ۱، ص ۳۱۸

هم چنین لازم به ذکر است ابن یعقوب اصرار بسیاری بر این دارد که جملات فعلیه بر دوام دلالت نمی کنند بلکه بر استمرار تجددی دلالت دارند.

## گفتار دوم: معنا شناسی جمله اسمیه

قسمت اول: آراء ادباء:

پیرامون دلالت جمله اسمیه بر حدوث در نظرات ادبایی که آرائشان مورد بررسی قرار گرفت، دو مبنای کلی دیده می شد: صرف اتصاف حدث به ذات<sup>۱</sup> و ثبوت<sup>۲</sup>.

دسته اول

- 
- <sup>۱</sup> ابن قیم جوزی، محمد بن ابی بکر، بدائع الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۷  
تفتازانی، مسعود بن عمر، مختصر المعانی، ص ۱۰۱  
یعقوب، امیل، موسوعه الصرف و النحو و الاعراب، ص ۳۲۷  
فخر رازی، محمد بن عمر، نهایه الایجاز فی درایة الاعجاز، ص ۴۰ و ۴۱  
آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایه الاصول، ج ۱، ص ۶۳  
<sup>۲</sup> خطیب قزوینی، محمد بن عبد الرحمن، الايضاح فی علوم البلاغۃ، المعانی و البیان و البدیع، ص ۸۶ و ۸۷  
جرجانی، عبد القاهر بن عبد الرحمن، دلائل الاعجاز، ص ۱۳۳ و ۱۳۴  
ابوحیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱، ص ۸۱ و ۳۸۷، ج ۵، ص ۲۴۹  
الدمشقی، ابن عادل، اللباب فی علوم الکتاب، ج ۳، ص ۴۹۴  
ابوالسعود، محمد بن محمد، ارشاد عقل السلیم الی مزیای القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۰۲  
دسوقی، محمد، حاشیه الدسوقی علی مختصر المعانی، ج ۱، ص ۲۱ و ۳۸۶  
شیخ زاده، محمد بن مصطفی، حاشیه محی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵  
محمدی بامیانی، غلامعلی، دروس فی البلاغۃ (شرح مختصر المعانی للتفتازانی)، ج ۱، ص ۷  
ابن دمامینی، محمد بن ابی بکر، شرح الدمامینی علی مغنی اللیب، ج ۱، ص ۲۷۲  
ابن هشام، عبدالله بن یوسف، أوضح المسالک الی الفیه ابن مالک، ج ۱، ص ۱۸۹  
سبکی، علی بن عبد الکافی، عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح، ج ۱، ص ۳۶۷  
زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، ج ۱، ص ۵۹۲  
سیالکوتی، عبد الحکیم بن شمس الدین، حاشیه سیالکوتی علی کتاب المطول، ص ۲۰۱  
مدرس افغانی، محمد علی، المدرس الأفضل فیما یرمز و یشار الیه فی المطول، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷  
سامرائی، فاضل صالح، معانی الابنیه فی العربیه، ص ۱۱ و ۱۴  
فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۲۹  
البکری، محمد تاج الدین ابی الحسن، تسهیل السبیل فی فهم معانی التنزیل، سوره بقره  
سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۵۸۶  
ابن یعقوب مغربی، احمد بن محمد، مواهب الفتح فی شرح تلخیص المفتاح، ج ۱، ص ۳۱۷ و ۳۶۴  
ابن یعقوب در کتابش به این مطلب تصریح دارد که ثبوت بر خلاف دوام، در جمله اسمیه از مدالیل آن است. در اصل وضعش دیده می شود.

دسته اول معتقد بودند که ما در جمله اسمیه صرفاً شاهد یک اتصاف و ارتباطیم بین ذات و حدث. مثلاً در جمله زید منطلق ما صرفاً شاهد این هستیم که زید متصف شده است به انطلاق. دیگر کار نداریم که دوام دارد یا نه. در این بین تفتازانی و آخوند خراسانی به این مطلب تصریح دارند که در صورت وجود قرائن دلالت بر دوام و استمرار نیز دارد.<sup>۱</sup>

نکته ای که جا دارد پیرامون آن بحث و بررسی شود این است که آیا این دسته استمراری را که با قرائن از جمله اسمیه می فهمند استمرار تجددی است یا استمرار غیر تجددی است؟ خود ایشان نسبت به این مطلب نظری نداده اند لکن شاید بتوان گفت به حسب قرینه ای که برایش می آید، تجدد یا عدم تجدد فهمیده می شود.

#### دسته دوم

دسته دوم معتقدند که ما در جمله اسمیه با یک ثبوت و دوام مواجهیم.<sup>۲</sup> در همین دسته نیز پیرامون سه محور اختلاف شده است: دلالت یا عدم دلالت بر تجدد و تعیین یا عدم تعیین زمان و دلالت یا عدم دلالت بر استمرار. در محور اول ادبا سه دسته اند. عده ای نظیر خطیب و عبد القاهر معتقدند که هیچگونه تجددی در مدلول جمله اسمیه دیده نمی شود.<sup>۳</sup> ولی از طرف دیگر فخر رازی در تفسیر الکبیر خود تکرار را از مدالیل جمله اسمیه می داند.<sup>۴</sup> سایر ادبا نیز در این رابطه نظری را مطرح نکرده اند.

در محور دوم نیز غالب ادبا نظری ارائه نکرده اند. لکن در این بین خطیب و ابوحیان به این مطلب تصریح داشته اند که زمان در جمله اسمیه تعیین نمی شود.<sup>۵</sup>

---

<sup>۱</sup> پر واضح است که اگر گفته اند با وجود قرائن دلالت بر استمرار دارد، دیگر مرادشان استمرار تجددی نیست. بلکه مرادشان استمرار غیر تجددی

<sup>۲</sup> تمکن آن صفت در صاحبش و ثبوت آن صفت در آن و رسوخ صاحب آن صفت در آن وصف

<sup>۳</sup> خطیب قزوینی، محمد بن عبد الرحمن، الايضاح فی علوم البلاغه، المعانی و البیان و البدیع، ص ۸۶ و ۸۷

جرجانی، عبد القاهر بن عبد الرحمن، دلائل الاعجاز، ص ۱۳۳ و ۱۳۴

<sup>۴</sup> فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۲۹

<sup>۵</sup> خطیب قزوینی، محمد بن عبد الرحمن، الايضاح فی علوم البلاغه، المعانی و البیان و البدیع، ص ۸۶ و ۸۷

ابوحیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱، ص ۸۱ و ۳۸۷، ج ۵، ص ۲۴۹

در محور نهایی هم ادبا دو دسته می شوند. تعدادی نظیر سبکی، زمخشری، دسوقی و شیخ زاده این موضوع را مطرح و بیان داشته اند که در مدلول جمله اسمیه استمرار وجود دارد<sup>۱</sup>. لکن سایر ادبا به این مطلب اشاره ای نداشته اند.

این دوام هم برایش مدلول موضوع له نیست. بلکه می بایستی به حسب قرائن آن را فهمید.<sup>۲</sup>

## فصل سوم: ارتباط بین جمله اسمیه و فعلیه و صفت مشبیه و اسم فاعل در حدوث و

### ثبوت

#### گفتار اول: مقدمات

بحث در این قسمت بر سر تفاوت فعل و اسم فاعل و صفت مشبیه است. چرا که خود جملات دلالتی بر حدوث و یا ثبوت ندارند. بلکه این اجزاء سازنده جملات اند که در حدوث و ثبوت آن موثرند.<sup>۳</sup> این اجزاء هم در جملات فعلیه منحصر در فعل و در جملات اسمیه با توجه به مبحث ما مشترک در اسم فاعل و صفت مشبیه است.<sup>۴</sup>

صفت مشبیه و اسم فاعل هم از جهت معنا و از جهت لفظ تقسیماتی دارند. لکن آنچه برای ما در این بحث اهمیت دارد معنای صفت مشبیه و اسم فاعل است نه لفظ آن. از این جهت لازم است که در ابتدا تقسیمات معنوی هر یک را بیان کنیم.

اسمائی که وزن صفت مشبیه را دارند، از نظر معنا سه دسته می شوند:

---

<sup>۱</sup> سبکی، علی بن عبد الکافی، عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح، ج ۱، ص ۳۶۷

زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، ج ۱، ص ۵۹۲

دسوقی، محمد، حاشیه الدسوقی علی مختصر المعانی، ج ۱، ص ۲۱ و ۳۸۶

مدرس افغانی، محمد علی، المدرس الأفضل فیما یرمز و یشار إلیه فی المطول، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷، ج ۴، ص ۲۵۵

شیخ زاده، محمد بن مصطفی، حاشیه محی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵

<sup>۲</sup> ابن یعقوب مغربی، احمد بن محمد، مواهب الفتح فی شرح تلخیص المفتاح، ج ۱، ص ۳۱۷

<sup>۳</sup> سامرائی، فاضل صالح، الجملة العربیه تعریفها و أقسامها، ص ۱۶۲

<sup>۴</sup> سایر اسماء نیز امکان وجودشان می باشد لکن به جهت عدم ارتباط آنها با مبحث ما از ذکرشان پرهیز می کنیم.

الف. آن صفاتی که از جهت معنا دلالت بر ثبوت و استمرار دارند. نظیر طویل، آبکم،...

ب. آن صفاتی که از جهت معنا دلالت بر معنایی قریب به ثبوت و استمرار دارند. هم چون نحیف، بلیغ، کریم،...

ج. آن صفاتی که از جهت معنا دلالت بر ثبوت بدون استمرار و دوام دارند. مثل ظمان، عطشان،...

اسمائی که وزن اسم فاعل را گرفته اند نیز از جهت معنا به دو دسته تقسیم می شوند:

الف. اسمائی که از جهت معنا دلالت بر حدوث و تجدد دارند که اغلب قریب به اتفاق اسماء فاعل از این قسم اند. مثل کاتب و ضارب

ب. اسمائی که از جهت معنا دلالت بر ثبوت و دوام دارند. مثل ضامر.<sup>۱</sup>

### گفتار دوم: آراء ادباء

نحویون در این رابطه بسیار کم لطفی کرده اند و مباحث بسیار اندکی در این رابطه بین کتب ادبی یافت شد. لکن سامرائی در کتاب «معانی الابنیه» به زیبایی ارتباط بین فعل و اسم فاعل و صفت مشبیه را از نظر حدوث و ثبوت بیان کرده است. وی اسم فاعل را از جهت دلالت ما بین فعل و صفت مشبیه می داند. یعنی معتقد است که فعل بر صفت تجدد و حدوث دلالت دارد. صفت مشبیه نیز بر ثبوت و دوام دلالت دارد. اسم فاعل هم در این بین بر ثبوت دلالت دارد؛ لکن ثبوتی که از جهت شدت از ثبوت صفت مشبیه کمتر است. تفاوت اسم فاعل و صفت مشبیه در این است که در اسم فاعل، حدث قابلیت انفکاک از ذات را دارد ولی در صفت مشبیه چنین قابلیت دیده نمی شود.<sup>۲</sup> مراد از صفت مشبیه هم در نظر سامرائی دسته اول و دوم است.<sup>۳</sup> وی دسته سوم را ملحق به اسم فاعل ها نمی کند لکن برای آنها تفاوت هایی قائل است.

---

<sup>۱</sup> ضامر به معنای لاغر است.

<sup>۲</sup> سامرائی، فاضل صالح، معانی الابنیه، ص ۴۱ و ۴۲

<sup>۳</sup> همان

به عبارت دیگر می توان مدلول اسم فاعل را ثبوت عام و مدلول صفت مشبیه را ثبوت خاص دانست. بنابراین طبق این نظر جملات اسمیه ای که مسندشان صفت مشبیه است در اوج دلالت بر ثبوت اند<sup>۱</sup>. بعد از آنها جملات اسمیه ای اند که مسندشان اسم فاعل است<sup>۲</sup> و بعد از آن جملات فعلیه قرار می گیرند.

---

<sup>۱</sup> در همین قسم هم لازم است تفاوت قائل شویم بین جملاتی که مسندشان صفت مشبیه از نوع اول است با جملاتی که مسندشان صفت مشبیه از نوع دوم است.

<sup>۲</sup> در همین قسم نیز لازم است بین جملاتی که مسندشان اسم فاعل از نوع اول است با جملاتی که مسندشان اسم فاعل از نوع دوم است تفاوت قائل شویم.



## فصل چهارم: تطبیقات با قرآن

### گفتار اول: شواهد اسم فاعل و صفت مشبیه

۱. ان الله لا يحب من كان خوانا أثيما

در این آیه شریفه بحث بر سر کلمه «أثيما» است. خداوند می توانست بفرماید: «ان الله لا يحب من كان خوانا آثما» ولی فرمود: «أثيما» تا تأکید بیشتری بر اثم آن ها داشته باشد.<sup>۱</sup>

۲. انهم كانوا قوما عمين

کلمه «عمين» در این آیه، مورد بحث ماست. آمدن «عمين» که صفت مشبیه است به جای «عامي» که اسم فاعل است به این جهت بوده است که اشعار بر این مطلب داشته باشد که این کوری شان امری است دائمی که ثبوت دارد.<sup>۲</sup>

۳. فلعلك تارك بعض ما يوحى اليك و ضائق به صدرك أن يقولوا

بحثی که در این آیه داریم بر سر کلمه «ضائق» است. کلمه «ضيق» بیشتر در چیز تنگی به کار می رود که تنگیش ذاتی باشد، و کلمه «ضائق» در چیز تنگی استعمال می شود که تنگیش عارضی است. در آیه شریفه نیز تنگ حوصله شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله امری عارضی است. پس آوردن کلمه «ضائق» مناسب تر است.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۷۳

<sup>۲</sup> زمخشری نیز به این مطلب اشاره کرده اند. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، ج ۲، ص ۱۱۵

الدر المصون فی علوم الكتاب المکنون، ج ۳، ص ۲۸۹

<sup>۳</sup> طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۶۰ و ۱۶۱

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۲۱

ابو البقاء، ابن یعیش، شرح المفصل، ج ۶، ص ۷۲ و ۷۳

ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، ج ۱۱، ص ۲۱۶

زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، همان

البته ابن عاشور و زمخشری این وجه را ذکر نکرده اند بلکه صرفا به اولویت ضائق نسبت به ضیق اشاره می کند.

۴. و من تولى فما أرسلناك عليهم حفیظا

در این آیه شریفه بحث بر سر کلمه «حفیظا» است. اشکالی نداشت که خداوند بفرماید: «حافظا». چرا که آن هم معنای صحیحی داشت. ولی با این سیاق نازل نشد. بلکه فرمود: «حفیظا». تفاوت این دو در این است که حافظ یعنی کسی که حفاظت می کند به نحو ثبوت عام. ولی حفیظ یعنی کسی که حفاظتش علاوه بر ثبوت عام، دوام و استمرار هم دارد. بنابراین آیه به این صورت آمد تا به این نکته توجه دهد که حضرت فرستاده نشده اند تا به طور مداوم مراقبت از این افراد بکنند. تفسیر نمونه نیز به این نکته اشاره کرده بودند.<sup>۱</sup>

۵. غافر الذنب و قابل التوب

کلمه «غافر» و «قابل» در این آیه، مورد بحث ماست. اینکه در جمله «غافر الذنب» و جمله «قابل التوب» مطلب را در قالب اسم فاعل آورده بعید نیست که برای این بوده که بر استمرار تجدیدی دلالت کند، چون مغفرت و قبول توبه از صفات فعلیه خداست، و خدای تعالی همه روزه گناھانی را می آمرزد و توبه‌هایی را قبول می کند.<sup>۲</sup>

### گفتار دوم: شواهد جمله اسمیه و فعلیه

به طور کلی می توان آیات مورد نظر را به دو دسته تقسیم کرد. بعضی از آیات دو طرفی هستند. یعنی خداوند در دو طرفی که در آیه در مقابل یکدیگر قرار می گیرند، یک طرف را اسم و یک طرف را فعل قرار می دهد. در این آیات، امر مقایسه بین این دو طرف صورت می گیرد. ولی در برخی آیات دیگر یک طرف بیشتر ندارد. یعنی هیچ تقابلی در آیه دیده نمی شود. بلکه اسم یا فعلی که در آیه آمده است با حالت مفروض مقابل خود مقایسه می شود.

در تمامی آیات شاهد یک نحوه ثبوت و یا حدوث زمانی و یا کیفی هستیم. این ثبوت یا حدوث که در زمان یا کیف دیده می شود، موجب تشکیل یک اصالت و فرعیتی بین این دو می شود. یعنی یک طرف که ثبوت قوی تری دارد به عنوان اصل قرار گرفته و طرف مقابل، در جایگاه فرع می ایستد. حال گاه قوت ثبوت یک طرف به

<sup>۱</sup> مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۵

<sup>۲</sup> طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۴۶۰؛ تفسیر روح البیان هم به این اولویت اشاره کرده بود. حقی بروسوی، اسماعیل،

تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۱۵۰

نحوی است که طرف مقابل از قوت کمتری بهره مند می شود. گاه هم این قوت به نحوی می شود که هیچ گونه قوتی برای طرف مقابل نمی گذارد.

ما نیز در ترتیب ذکر آیات از دسته دوم شروع می کنیم و بعد به دسته اول می پردازیم. در هر کدام هم از آیاتی که کفه ثبوتش بیشتر است استفاده می کنیم.

۱. و کلبهم باسط ذراعیه

در آیه مورد نظر، کلمه «باسط» مورد بحث است. به جای آن می شد از کلمه «یبسط» استفاده کرد. در اینکه چرا از «یبسط» استفاده نشده است ادبا دو نظر را مطرح کرده اند:

الف. بصریون معتقدند که اسم فاعل در حکم فعل مضارع است<sup>۱</sup>. با همین مبنا ایشان اعتقاد دارند که در اینجا حکایت حال ماضی به وسیله اسم فاعل استفاده شده است. یعنی به خاطر ترسیم زیباتر صحنه داستان از تعبیری استفاده شده است که مخاطب احساس کند در فضای داستان قرار دارد.<sup>۲</sup>

ب. عده ای دیگر از ادبا معتقدند که در اینجا به جهت دلالت بر ثبوت و دوام از اسم فاعل استفاده شده است. اگر از فعل استفاده می شد دلالت بر این داشت که گاه پاهایش باز و گاه بسته بوده و حال آنکه این سگ دائماً دستانش باز بوده است.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> به علاوه اینکه سیاق کلام مضارع است.

برخلاف «کسائی» که معتقد است اسم فاعل در حکم تمامی افعال است. به همین جهت معتقد است که در اینجا باسط در معنای ماضی است و نصب به «ذراعیه» داده است.

<sup>۲</sup> درویش، محیی الدین، اعراب القرآن و بیانه، ج ۵، ص ۵۵۴

ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۳، ص ۲۵۶

ارمی علوی، محمد امین بن عبدالله، تفسیر حدائق الروح و الريحان فی روایى علوم القرآن، ج ۱۶، ص ۳۲۵

<sup>۳</sup> جرجانی، عبد القاهر بن عبد الرحمن، دلایل الاعجاز، ص ۱۳۳ و ۱۳۴

کمالی، سیدعلی، قرآن ثقل اکبر، ص ۳۶۰ و ۳۶۱

۲. انا رادوه اليك و جاعلوه من المرسلين

بحثمان در این قسمت برمی گردد به دو کلمه «رادوه» و «جاعلوه». این آیه برخلاف سایر شواهد اختلاف در اسمیت و فعلیت ندارد. لکن می خواهیم بررسی کنیم که همین اسمیت به چه غرضی اتفاق افتاده است. در ابتدا لازم است کلیتی پیرامون داستان این آیات مطرح سازیم:

وقتی مادر حضرت موسی علیه السلام مأمور به رها ساختن فرزند نوزاد خویش در نیل شد، از دو امر نگران بود. یکی آنکه صدای فرزندش به مأموران فرعون رسیده و آن ها وی را پیدا کرده و به قتل برسانند. دیگری هم آنکه نوزاد در میان آب بر اثر امواج و باد های دریا، غرق شده و در آب فرو رود. آیه در مقام آرام ساختن مادر حضرت موسی علیه السلام نازل شده است. خداوند به دنبال آن بودند تا با خاطر جمع شدن مادر موسی علیه السلام، وی آرام شود. از این جهت از محکم ترین و قوی ترین اسلوب یعنی اسم استفاده کرده اند تا وی از این امر اطمینان خاطر پیدا کند.<sup>۱</sup>

۳. جعل لكم الليل لتسكنوا فيه و النهار مبصرا

بحثی که در این آیه داریم بر سر «لتسكنوا» و «مبصرا» است. شارع مقدس می توانست هر دو را به نحو اسم و یا فعل استعمال کند. چه شد که برای یکی اسم و برای دیگری فعل آمد؟

در این جا نیز به عقیده فخر رازی به جهت اصالت و فرعیت است. ما در شب و روز شاهد اصالتی برای روز و فرعیتی برای فعل هستیم. به گفته وی روز به جهت آن که امری وجودی است مقصود بالذات است و شب به نسبت روز دارای یک حالت عدمی است که مقصود بالغیر می شود. هم چنین این اصالت برای اسم و فرعیت برای فعل نیز دیده می شود. پس خداوند در این آیه برای اشعار به این اصل و فرع از دو سیاق متفاوت استفاده کرده است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> قونوی، اسماعیل بن محمد، حاشیة القونوی علی تفسیر البیضاوی، ج ۱۴، ص: ۴۸۰

کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۷، ص ۵۰

<sup>۲</sup> فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۵۲۷ و ۵۲۸

۴. ما عندکم یفند و ما عند الله باق

ما در این آیه به دنبال ظرافت های معنوی دو کلمه «یفند» و «باق» هستیم. همان طور که مشخص است خداوند تفاوت آشکاری را بین آنچه در نزد مردم است با آنچه در نزد خودش است، گذاشته است. یکی را با سیاق اسم آورده است و دیگری را با سیاق فعل. از آنچه مفسرین به آن اشاره کرده اند برمی آید که خداوند با این کار، دو مقصد را دنبال می کرده اند. یکی اشعار به زوال تدریجی و تجددی مادیات و آنچه در نزد مردم است و دیگری اشعار به بقاء و دوام هر آنچه در نزد پروردگار است.<sup>۱</sup>

۵. و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم

بحثی که در این آیه داریم بر سر «آمنا» و «انا معکم» است. اینکه چرا وقتی منافقین به مومنین می رسند با عبارت «آمنا» آنها را مورد خطاب قرار می دهند ولی وقتی به شیاطین می رسند آنها را با «انا معکم» خطاب می کنند. چرا هر دو را با یک سیاق خطاب نکرده اند؟ چرا هر دو جمله فعلیه و یا اسمیه نیست؟

زمخشری در این رابطه دو احتمال را مطرح کرده است. وی معتقد است یا به این جهت است که اعتقادات منافقین با شیاطین سازگاری و مطابقت بیشتری دارد و مخاطبت با آنها باید نسبت به مومنین قوت بیشتری داشته باشد. احتمال دیگری هم هست و آن اینکه می خواستند با این تأکیداتی که در ثبوت برای جمله اسمیه شان نهفته است آرامش خاطری دهند به شیاطین تا نگران خیانت ایشان نباشد.<sup>۲</sup>

«البکری» نیز در این رابطه بیان جالبی دارد. وی معتقد است به جهت اینکه ایمان منافقین به صدق عقاید مومنین امری بود که گاهی به خاطر تقیه عارض می شد، حدوث و تجدد داشت و از آن با جمله فعلیه تعبیر می کرده اند. ولی ایمان منافقین به شیاطین امری ثابت و دائمی بوده است. از این جهت با اسم فاعل استفاده شده است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۳۹

ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، ج ۱۳، ص ۲۱۸

<sup>۲</sup> زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، ج ۱، ص ۱۴۲

<sup>۳</sup> البکری، محمد تاج الدین ابی الحسن، تسهیل السبیل فی فهم معانی التنزیل، سوره بقره

۶. قالوا سلاما قال سلام

زمانی که فرشتگان الهی خدمت حضرت ابراهیم علیه السلام رسیدند، به آن حضرت سلام کردند و حضرت هم سلامشان را جواب داد. قرآن در بیان این گفتگو، یکی را به صورت جمله و دیگری را به صورت جمله اسمیه مطرح ساخته است. جای این سوال پیش می آید که چرا خداوند این مکالمه را به این نحو بیان کرده است؟

ابتدا لازم به ذکر است که قسمتی از کلام فرشتگان و حضرت ابراهیم علیه السلام در تقدیر است. در واقع این مکالمه چنین بوده است: قالوا نسلم سلاما قال سلام علیکم.

در پاسخ به سوالی که مطرح شد ادبا و مفسرین زیادی وارد میدان شده اند و غالباً یک نظر واحدی را اتخاذ کرده اند. ایشان می گویند که در این تفاوت سیاق تفاوت در تأکید دیده می شود. جمله اسمیه به مراتب تأکیدش بیشتر از جمله فعلیه است. این تأکید بیشتر هم در کلام حضرت ابراهیم علیه السلام وجود دارد که به خاطر تحیت بیشتر در برابر تحیت فرشتگاه است.<sup>۱</sup>

۷. لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما أنا بباسط یدی الیک لاقتلک

در این مثال بحث بر سر دو کلمه «بسطت» و «باسط» است. به این صورت که قاعدتاً می بایستی هر دو یا اسم فاعل می بود و یا هر دو فعل ماضی. بحث بر سر این است که چرا در یکی ماضی آمده است و در یکی اسم فاعل.

---

هم چنین محی الدین شیخ زاده نیز به این مطلب اشاره کرده است و مطالب جالبی را مطرح ساخته است. ر.ک شیخ زاده، محمد بن مصطفی، حاشیه

محی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵

<sup>۱</sup> طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۲۰

سامرائی، فاضل صالح، معانی الابنیه، ص ۱۴

فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۲۸، ص ۱۷۵

نخجوانی، نعمت الله بن محمود، الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، ج ۲، ص ۳۵۳

هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ص ۱۳۴؛ ج ۱۸، ص ۲۸

ابوزهره، محمد، زهره التفاسیر، ج ۷، ص ۳۷۳۰

زمخشری در پاسخ به این سوال میگوید: «به جهت دلالت بر اینکه من - حضرت هابیل علیه السلام - به هیچ وجه دستم را برای کشتن تو باز نمی‌کنم<sup>۱</sup> از اسم فاعل استفاده شده است.»<sup>۲</sup> یعنی این عدم باز شدن دست من برای قتل تو، امری است ثبوتی که دوام دارد. و از آن طرف باز شدن دست تو برای قتل من، امری است که دائماً تجدد و تکرار دارد و بر من حادث می‌شود.

۸. أو لم يروا إلى الطير فوقهم صافات و يقبضن

بحثمان در این قسمت برمی‌گردد به دو کلمه «صافات» و «يقبضن». می‌بایستی که علی القاعده هر دو به یک صورت استعمال شوند. یا گفته شود: «صافات و قابضات» و یا گفته شود: «يصففن و يقبضن». اینکه یکی را با اسمیه آورده و یکی را با فعلیه دلیل خاصی باید داشته باشد.

زمخشری و سامرایی هر دو به این مطلب عنایت داشته‌اند و در رابطه با دلیلش گفته‌اند که اصل در پرنندگان این است که بال‌هایشان باز باشد. وقتی پرنندگان در آسمان پرواز می‌کنند غالباً بال‌هایشان باز است. اینکه بخواهد بال‌هایشان بسته شود، امری است که عارض بر این اصل می‌شود. در این آیه شریفه هم به خاطر اشاره به این نکته باز بودن بال‌ها را با اسم و بسته بودن آن‌ها را با فعل آورده است.<sup>۳</sup>

۹. سواء عليكم أذعوتموهم أم أنتم صامتون

ما در این آیه به دنبال ظرافت‌های معنوی دو کلمه «أذعوتموهم» و «صامتون» هستیم. بحث در این است که چرا به این شکل آیه نازل شده است؟ تفاوت دعوت و صمت در چیست که خداوند یکی را با اسم و یکی را با فعل ذکر می‌کنند؟

---

<sup>۱</sup> کنایه از این است که دست به این کار نمی‌زنم.

<sup>۲</sup> زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، ج ۱، ص ۴۵۶

<sup>۳</sup> زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، ج ۴، ص ۵۸۱

سامرایی، فاضل صالح، معانی الابنیه، ص ۱۱

فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۵۹۳

صافی، محمود بن عبد الرحیم، الجدول فی اعراب القرآن الکریم، ج ۲۹، ص ۲۴

صالح، بهجت عبد الواحد، الاعراب المفصل لکتاب الله المرتل، ج ۱۲، ص ۱۰۰

سامرائی دلیل آن را به خصوصیات انسان برمی گرداند. وی معتقد است در دستگاه نطق انسان سکوت، اصل و تکلم کردن یک امر عارضی است که گاه حادث شده و تمام می شود. به همین جهت خداوند صمت را در قالب اسم و تکلم را در قالب فعل آورده اند تا این ثبوت و حدوث فهمیده شود.<sup>۱</sup>

زمخشری هم آیه را با توضیحی که پیرامون حدوث و ثبوتش می کند، اینگونه تفسیر می کند: «إن دعوتهم لم تفترق الحال بین إحدائکم دعاءهم، و بین ما أنتم علیه من عادة صمتکم عن دعائهم».<sup>۲</sup>

شیخ طوسی نیز به این تفاوت سیاق عنایت کرده است لکن در بیان دلیلش، مقابله بین زمان ماضی و حال را مطرح ساخته است و اصلاً اشاره ای به حدوث و ثبوت آن نکرده است.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> سامرائی، فاضل صالح، معانی الابنیه، ص ۱۱

<sup>۲</sup> زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون، ج ۲، ص ۱۸۸

<sup>۳</sup> طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۷



## نتیجه گیری

ما نتایج حاصله از این تحقیق را می توانیم به دو بخش کلی و تفصیلی تقسیم کنیم. نتیجه کلی که از این تحقیق گرفته شد آن بود که علی رغم تصور بسیاری از دانش آموختگان، حدوث و ثبوت در دو علم نحو و بلاغت تفاوت های معنایی بسیاری با یکدیگر دارند. در هر یک از این دو علم نیز تفاوت های معنایی بسیاری بین صفت مشبیه و اسم فاعل و جمل اسمیه و فعلیه دیده می شود. متأسفانه در این زمینه نیز کاری جدی و تفصیلی صورت نگرفته است. و اما نتیجه تفصیلی :

۱. با توجه به بررسی صورت گرفته بر روی وجوه آراء ادبا، از بین نظرات مطرح شده در حدوث و ثبوت ، نظر مرحوم رضی دارای قوت بیشتری است. ایشان معتقدند که در نحو صفت مشبیه بر مطلق اتصاف و اسم فاعل بر حمل ذات بر معنا به نحو حدوثی دلالت دارد. در بلاغت همه نسبت به جمل اسمیه بر یک ثبوت و در جمل فعلیه بر یک حدوث اجماع دارند. لکن در هر یک از اینها اختلافاتی بر سر اجزاء معنوی شان دیده می شود.
۲. دلالت هر یک از اسم فاعل، صفت مشبیه، جمله اسمیه و جمله فعلیه بر ثبوت بدین شرح است: اسم فاعل از جهت دلالت ما بین فعل و صفت مشبیه قرار می گیرد. فعل بر حدوث و صفت مشبیه بر ثبوت و استمرار دلالت می کند. اسم فاعل هم در این بین بر ثبوت دلالت دارد؛ لکن ثبوتی که از جهت شدت از ثبوت صفت مشبیه کمتر است.
۳. در نمونه های قرآنی آیاتی که دارای تفاوت سیاق در اسمیت و فعلیت است را به دو دسته می توان تقسیم کرد. یکی آیاتی که در خود آیه از دو سیاق متفاوت استفاده شده است و بین آن دو مقایسه می شود. دیگر آیاتی که با فرض طرف مقابلش مقایسه صورت می گیرد. در قوت یکی از دو طرف هم گاه طرف اضعف دارای قوت کمتری است و گاه طرف اقوی به قدری قوت دارد که هیچ چیزی برای طرف ضعیف باقی نمی گذارد.

## منابع و مأخذ

١. قرآن كريم
٢. آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين، كفايه الاصول، مجمع فكر اسلامى، بى جا، بى نو، بى تا.
٣. ابن دمامينى، محمد بن أبى بكر، شرح الدمامينى على مغنى اللبيب، مؤسسه التاريخ العربى، بيروت، دوم، ٨٢٧ ق.
٤. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحرير و التنوير، موسسه التاريخ، بيروت، اول، قرن ١٤ ق.
٥. ابن عباد، صاحب، كافي الكفاة، اسماعيل بن عباد، المحيط فى اللغة، عالم الكتاب، بيروت، اول، ١٤١٤ ق.
٦. ابن عجيبيه، احمد بن محمد، تحقيق: احمد عبدالله قرشى رسلان، البحر المديد فى تفسير القرآن المجيد، دكتور حسن عباس زكى، قاهره، اول، ١٤١٩ ق.
٧. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، مكتبة الاعلام الاسلامى، قم، اول، ١٤٠٤ ق.
٨. ابن قيم جوزى، محمد بن أبى بكر، بدائع الفوائد، المكتبة العصريه، بيروت- لبنان، اول، ٧٦١ ق.
٩. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت، سوم، ١٤١٤ ق.
١٠. ابن هشام، عبدالله بن يوسف، تحقيق: عبدالحميد، محمد محيى الدين، أوضح المسالك الى الفيه ابن مالک، المكتبة العصريه، بيروت، اول، ٧٦١ ق.
١١. ابن يعقوب مغربى، احمد بن محمد، تحقيق: خليل، خليل ابراهيم، مواهب الفتاح فى شرح تلخيص المفتاح، دار الكتب العلميه، بيروت، اول، ١١٢٨ ق.
١٢. ابو البقاء، ابن يعيش، شرح المفصل، اداره الطباعه المنيريه، بى جا، بى نو، بى تا.
١٣. ابوالسعود، محمد بن محمد، ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم، دار احياء التراث العربى، بيروت، اول، قرن ١٠ ق.
١٤. ابوحيان، محمد بن يوسف، تحقيق: صدقى محمد جميل، البحر المحيط فى التفسير، دار الفكر، بيروت، اول، ١٤٢٠ ق.
١٥. ابوزهره، محمد، زهره التفاسير، دار الفكر، بيروت، اول، قرن ١٤ ق.

١٦. ارمى علوى، محمد امين بن عبدالله، تحقيق: مهدى هاشم محمد على بن حسين، تفسير حدائق الروح و الريحان فى رواى علوم القرآن، دار طوق النجاة، لبنان، اول، بى تا
١٧. اصفهاني، حسين بن محمد راغب، تحقيق: صفوان عدنان داودى، مفردات ألفاظ القرآن، دار العلم-الدار الشاميه، اول، ١٤١٢ ق.
١٨. البكرى، محمد تاج الدين أبى الحسن، تسهيل السبيل فى فهم معانى التنزيل، مكتبه الاوقاف، بغداد، بى نو، بى تا
١٩. بلاغى، عبدالحجه، حجه التفاسير و بلاغ الإكسير، انتشارات حكمت، قم، اول، ١٣٨٦ ش.
٢٠. تفتازانى، مسعود بن عمر، مختصر المعانى (تفتازانى)، دار الفكر، قم، سوم، ١٣٧٦ ش.
٢١. جرجانى، عبد القاهر بن عبد الرحمن، تحقيق: هنداوى، عبدالحميد، دلائل الاعجاز، بيروت، اول، بى تا
٢٢. الجرجانى، على بن محمد، التعريفات، ناصر خسرو، تهران، چهارم، ١٣٧٠ ش.
٢٣. جمالى، مصطفى، مغنى الفقيه (علم صرف در مسير اجتهاد)، دار الفكر، قم، اول، ١٣٩٣ ش.
٢٤. جميل صليبا، منوچهر صانعى دره بيدى، فرهنگ فلسفى، انتشارات حكمت، اول، تهران، ١٣٦٦ ش.
٢٥. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح، دار العلم للملايين، بيروت، اول، ١٣٧٦ ق.
٢٦. حسن، عباس، النحو الوافى مع ربطه بالأساليب الرفيعه و الحياه اللغويه المتجدده، دوم، تهران، ناصر خسرو، ١٣٦٧ هـ.ش
٢٧. حقى بروسوى، اسماعيل، تفسير روح البيان، دارالفكر، بيروت، اول، قرن ١٢ ق.
٢٨. حميرى، نشوان بن سعيد، شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، دار الفكر المعاصر، بيروت، اول، ١٤٢٠ ق.
٢٩. خطيب قزوينى، محمد بن عبد الرحمن، تحقيق: شمس الدين، ابراهيم، الايضاح فى علوم البلاغه، المعانى و البيان و البديع، دار الكتب العلميه، بيروت، دوم، ٧٣٩ ق.
٣٠. درويش، محيى الدين، اعراب القرآن و بيانه، دارالارشاد، سوريه، چهارم، ١٤١٥ ق.
٣١. دسوقى، محمد، تحقيق: هنداوى، عبدالحميد، حاشيه الدسوقى على مختصر المعانى، المكتبة العصريه، بيروت، اول، ١٢٣٢ ق.

٣٢. الدمشقي، ابن عادل، تحقيق: عبد الموجود، عادل احمد، معوض، علي محمد، حسن، محمد سعد رمضان، حرب، محمد متولى دسوقي، اللباب فى علوم الكتاب، دار الكتب العلميه، منشورات محمد على بيضون، بيروت، اول، ١٤١٩ ق.
٣٣. راغب اصفهاني، حسين، مفردات الفاظ القرآن، دار القلم، بيروت، اول، ١٤١٢ ق.
٣٤. رضى الدين استر آبادى، محمد بن حسن، شرح الرضى على الكافيه، بى نو، تهران، مؤسسۀ الصادق للطباعه و النشر، بى تا
٣٥. زمخشري محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، دار الكتاب العربى، سوم، بيروت، ١٤٠٧ ق.
٣٦. سامرائى، فاضل صالح، الجمله العربيه تعريفها و أقسامها، دار الفكر، اردن، دوم، ١٤٢٧ ق.
٣٧. سامرائى، فاضل صالح، معانى الابنيه فى العربيه، دار عمار، اردن، دوم، ١٤٢٨ ق.
٣٨. سبكي، على بن عبد الكافى، تحقيق: هنداوى، عبد الحميد، عروس الأفراح فى شرح تلخيص المفتاح، المكتبة العصريه، بيروت، اول، ٧٥٦ ق.
٣٩. سجادى، سيد جعفر، فرهنگ معارف اسلامى، انتشارات دانشگاه تهران، بى نا، بى جا، بى تا
٤٠. سيالكوتى، عبد الحكيم بن شمس الدين، حاشيه سيالكوتى على كتاب المطول، منشورات الرضى، قم، دوم، ١٣٦٢ ش.
٤١. سيوطى، جلال الدين، الاشباه و النظائر، دار الكتب العلميه، بيروت، دوم، ٩١١ ق.
٤٢. سيوطى، عبد الرحمن بن ابى بكر، الاتقان فى علوم القرآن، دار الكتاب العربى، بيروت، دوم، ٩١١ ق.
٤٣. شرح شافيه ابن الحاجب، رضى الدين استر آبادى، محمد بن حسن، دار الكتب العلميه، بيروت، اول، ٦٨٦ ق.
٤٤. أزهرى، شرح التصريح على التوضيح، دار احياء الكتب العربيه، بى جا، بى نو، بى تا.
٤٥. شيخ زاده، محمد بن مصطفى، تحقيق، شاهين، محمد عبدالقادر، حاشيه محى الدين شيخ زاده على تفسير القاضى البيضاوى، دار الكتب العلميه، منشورات محمد على بيضون، بيروت، اول، ١٤١٩ ق.
٤٦. صافى، محمود بن عبد الرحيم، الجدول فى اعراب القرآن الكريم، دار الرشيد مؤسسۀ الإيمان، دمشق - بيروت، چهارم، ١٤١٨ ق.

٤٧. صالح، بهجت عبد الواحد، الاعراب المفصل لكتاب الله المرتل، دار الفكر، اردن، دوم، ١٩٩٨ م.
٤٨. صبان، محمد بن على، تحقيق: هنداوى، عبدالحميد، حاشية الصبان على شرح الأشمونى على ألفية ابن مالك و معه شرح الشواهد للعيني، المكتبة العصرية، بيروت، اول، ١٢٠٦ ق.
٤٩. طباطبائي، سيد محمد رضا، صرف ساده، دارالعلم، قم، نود ام، ١٣٩٥ ش.
٥٠. طباطبائي، سيد محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، دفتر انتشارات اسلامى جامعهى مدرسين حوزة علميه قم، قم، پنجم، ١٤١٧ ق.
٥١. طباطبائي، سيد محمد حسين، حاشية الكفاية، بنياد علمى و فكرى علامه طباطبائي، قم، اول، بى تا
٥٢. طبرسى، فضل بن حسن، تحقيق: بلاغى، محمد جواد، مجمع البيان فى تفسير القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، سوم، ١٣٧٢ ش.
٥٣. طريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، كتابفروشى مرتضوى، تهران، سوم، ١٤١٦ ق.
٥٤. طوسى، محمد بن حسن، تحقيق: قصير عاملى، احمد، التبيان فى تفسير القرآن، دار احياء التراث العربى، بيروت، اول، قرن ٥ ق.
٥٥. عليدوست، ابوالقاسم، السلسبيل فى اصول التجزئه و التركيب، اسوه، قم، دوم، ١٤٢٥ ق.
٥٦. فخر رازى، محمد بن عمر، تفسير الكبير، دار احياء التراث العربى، بيروت، سوم، ١٤٢٠ ق.
٥٧. فخر رازى، محمد بن عمر، نهايه الايجاز فى درايه الاعجاز، الآداب و المويد، مصر، بى نو، ١٣١٧ ق.
٥٨. فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، نشر هجرت، قم، دوم، ١٤١٠ ق.
٥٩. فيومى، احمد بن محمد، المصباح المنير، دوم، قم، موسسه دار الهجرة، ١٤١٤ ق.
٦٠. قرشى بنابى، على اكبر، قاموس قرآن، دار الكتب الإسلامية، تهران، ششم، ١٣٧١ ق.
٦١. قونوى، اسماعيل بن محمد، حاشية القونوى على تفسير البيضاوى، دار الكتب العلمية، بيروت، اول، ١٤٢٢ ق.
٦٢. كاشانى ملا فتح الله، تفسير منهج الصادقين فى الزام المخالفين، كتابفروشى محمد حسن علمى، تهران، سوم، ١٣٣٦ ش.

٦٣. كشميري، عبدالرسول، صرف كاربردى: آموزش پيشرفته دانش صرف، اول، مشهد، مؤسسه مطالعات راهبردى علوم و معارف اسلام، ١٣٩٢ ش.
٦٤. كمالي، سيدعلى، قرآن ثقل اكبر، اسوه، اول، قم، ١٣٧٢ ش.
٦٥. اللبدي، محمد سمير نجيب، معجم المصطلحات النحويه و الصرفيه، دار الفرقان، بيروت، اول، ١٤٠٥ ق.
٦٦. مبادى العرييه، شرتونى، رشيد، مبادى العرييه فى الصرف و النحو، دار العلم، قم، سوم، ١٣٨٧ ش.
٦٧. محمدى باميانى، غلامعلى، دروس فى البلاغه (شرح مختصر المعانى للتفتازانى)، مؤسسه البلاغ، بيروت، اول، بى تا.
٦٨. مدرس افغانى، محمد على، المدرس الأفضل فيما يرمز و يشار إليه فى المطول، دار الكتاب، قم، اول، ١٣٦٢ ش.
٦٩. مدنى، عليخان بن احمد، الحدائق النديه فى شرح الفوائد الصمديه، ذوى القربى، قم، اول، بى تا.
٧٠. مصطفىوى، حسن، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، چهارم، بيروت-قاهره-لندن، دار الكتب العلميه-مركز نشر آثار علامه مصطفىوى، ١٤٣٠ق.
٧١. مكارم شيرازى، ناصر، همكارن: محمدرضا آشتيانى، محمدجعفر امامى، عبدالرسول حسنى، سيد حسن شجاعى، محمود عبداللهى، محسن قرائتى، محمد محمدى، تفسير نمونه، دارالكتب الاسلاميه، نويد اسلام، سى و دوم، ١٣٨٩ ش.
٧٢. ناظر الجيش، محمد بن يوسف، شرح التسهيل المسمى تمهيد القواعد بشرح تسهيل الفوائد، اول، قاهره، دارالسلام، بى تا
٧٣. نخجوانى، نعمت الله بن محمود، الفواتح الالهيه و المفاتيح الغيبيه، دار ركابى للنشر، مصر، اول، ١٩٩٩ م.
٧٤. واسطى، زبيدى، حنفى، محب الدين، حسينى، سيد محمد مرتضى، تحقيق: شيرى، على، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الفكر، بيروت، اول، ١٤١٤ ق.
٧٥. هاشمى رفسنجانى، اكبر، تفسير راهنما، بوستان كتاب (انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم)، قم، پنجم، ١٣٨٦ ش.
٧٦. يعقوب، اميل، موسوعه الصرف و النحو و الاعراب، دار العلم للملايين، بيروت، اول، ١٣٦٧ ق.